با یادآوری حکایت همه آنهایی که هستی و حیات خویش را در اثر فریبکاری و حیله گری صاحبان قدرت نامشروع از دست داده و هر روز بیشتر به سوی نابودی کشیده می شوند. به احترام مردمانی که با بیداری در مقابل فریبکاری می ایستند.

**درباب نکوهش فریبکاری در فلسفه حق**

دکتر محمود مسائلی

**درباب نکوهش فریبکاری در فلسفه حق**

**دکتر محمود مسائلی**

باز نشر از سایت آگورا، ایران آکادمیا، و با سپاس از رسانه محترم میهن

با یادآوری حکایت همه آنهایی که هستی و حیات خویش را در اثر فریبکاری و حیله گری صاحبان قدرت نامشروع از دست داده و هر روز بیشتر به سوی نابودی کشیده می شوند. به احترام مردمانی که با بیداری در مقابل فریبکاری می ایستند.

پرسش ها از سوی آقای سعید بهبهانی صاحب امتیاز رسانه میهن در کالیفرنیا: دروغ چیست و چرا مذموم و ناپسند می باشد؟ آیا دروغ گویی و و فریبکاری می توانند زیر عنوان مصلحت مذهبی، ملی، و یا فرهنگی توجیه شوند؟ آیا دروغ گفتن با قصد فریب دادن دیگران انجام می شود، یا اینکه دروغگویی نوعی خود فریبی نیز می باشد؟ بنا بر چه دلایلی می بایست دروغگویی را نکوهش کرد؟

**طرح موضوع**

انقلاب اسلامی با شعارهای فریبنده آغاز و تا کنون ادامه یافته است. از شعار آباد کردن ابعاد مادی و رفاهی زندگی مردم تا معنویت آنان، از به رایگان در اختیار قراردادن خدمات اولیه تا شعار تحقق وعده الهی برای نجات مستضعفان، و از مبارزه با ظلم و تباهی تا آزادی و اولویت دادن به اراده و خواست مردم، نظام به ظاهر اسلامی ثابت کرده است که فریبکاری به اصلی اجتناب ناپذیر در سیاستگذاری های آن تبدیل شده است. آیت اله خمینی فریب دادن مردم را امری فقهی و واجب بر شمرد زیرا می تواند نظام اسلامی را محافظت نماید حتی اگر به قیمت تعطیلی احکام اولیه دیانت اسلام تمام شود. البته ایشان می کوشید فریب دادن و دروغگویی را لازمه حفاظت از کیان اسلامی در برابر دشمنان، و در حقیقت مصلحت اسلام و مسلمین، معرفی نماید.[[1]](#footnote-1) فریب دادن مردم به عنوان ابزاری برای حفظ نظام اسلامی توسط جانشین آیت اله خمینی نیز دنبال شده است. شاید مهمترین جلوه فریبکاری را بتوان در این بیان او جستجو کرد که اساس نظام اسلامی را بر بنای دو اصل تعریف می کند: یکی جمهور مردم، یعنى آحاد مردم و جمعیت کشور. این‏ها هستند که امر اداره کشور و تشکیلات دولتی و مدیریت کشور را تعیین مى‏‌کنند. و دیگری اسلامی، یعنى این حرکت مردم، بر پایه تفکر اسلام و شریعت اسلامی است.[[2]](#footnote-2) این امر باعث شده است تا مبلغان نظام اسلامی آنرا آزادترین نوع حکومت در جهان بدانند.

فریبکاری با هر هدف و شکلی که انجام شود، امری مذموم و نکوهیده است. عقل سلیم و وجدان انسانی هیچگاه نتوانسته است راهی را برای فریب مردم به گفتمان سیاسی باز کند. مکاتب اعتقادی مذهبی همواره فریبکاری را در برابر اصول اعتقادی خود بر شمرده اند. فلاسفه و متفکران نیز از آغاز شکل گیری اندیشه بشری، دروغ گفتن و فریبکاری را به عنوان بالاترین شر در حیات انسانی بر شمرده اند. این نوشتار کوتاه به نکوهش فریبکاری از زاویه دید فلسفه حق پرداخته و آنرا از زاویه دید امانوئل کانت به اختصار مورد توجه قرار می دهد.

**اولین قانون اخلاق: راستگو باش**

امانوئل کانت شاید یکی از بانفوذترین متفکران فلسفه اخلاق باشد که گونه‌ای بی نظیر به مذمت دروغگویی و فریب کاری پرداخته است. برای فهم دقیق نظریه کانت بایستی نگرش او را در پرتو فلسفه عملی، یعنی وظیفه ای اخلاق که بر اساس عقلانیت بر عهده مردم گذاشته می شود، توجه داشت. اصل بحث به طور ساده در یک فرمان اخلاقی خلاصه می شود "دروغ نباید گفت".[[3]](#footnote-3) این فرمان برای همه ذوات خردمندی است که قادر به فریبکاری هستند، اما به دلیل همان ظرفیت عقلایی برای فهمیدن و تشخیص خوب از بد، از دروغ گفتن و فریب دادن دیگران خود داری می ورزند. دلیل اصلی برای مذمت دروغ این است که دروغگو با فریبکاری سعی می کند یک باور نادرست را به شنونده و مخاطب خود القا کند. در نتیجه می کوشد چهره غیر انسانی خود را در پرتو آن دروغگویی پنهان سازد تا بتواند منافع شخصی خود را حفظ کرده و از زیان ها بکاهد. این در حالی است که در هنگام شکل گرفتن نیت فریبکاری، فریبکار به موجب خرد ناب می داند که نیت او با قانون اخلاقی در تضاد است.[[4]](#footnote-4) از آنجاییکه این فریبکاری بر پایه ملاحظات سوداگریی و با مدد عقلانیت ابزاری انجام می شود، فرد دروغگو را مرکز همه تأملات قرار می دهد. اما نظر به اینکه فریبکار خود بر هدف نهفته در فریبکاری وقوف دارد، نیت و عمل فریبکاری او را از اصل آگاهی وجدان انسانی دور می سازد. بنابراین، فریبکار در درون قضاوت وجدانی خویش می داند که نیت او با مبانی انسانی در تضاد می باشد. همین تضاد او را از هویت انسانی تهی می سازد. پرسشی که در اینجا به میان می آید این است که آیا وظیفه انسان برای دوری گزیدن از دروغگویی و فریب دادن دیگران به دلیل مطابقت با فرمان اخلاق است و یا تکلیفی حقوقی است که فرد باید در قبال دیگران و در درون جامعه به عهده گیرد. و یا اینکه فرمان "دروغ نباید گفت" از هر دو فرمان اخلاق و تکلیف حقوقی سرچشمه می گیرد؟ منظور اینکه آیا وظیفه انسانها برای صداقت داشتن و بیان روشن مکنونات قلبی و اهداف خویش، امری اخلاقی است که از ذات طبیعی عقلایی فرد سرچشمه می گیرد؟ یعنی اینکه انسانها به دلیل ظرفیت عقلایی فهمیدن می‌دانند که دروغ گفتن و فریبکاری بد است. حال هرگاه با این آگاهی دیگران را فریب دهند خود از ناحیه درونی دچار سرزنش و بحران می شوند. در عین حال، دروغ گویی با هدف منحرف ساختن دیگران از حقیقت، معیارهای حقوق بشری مربوط به برابری و حفظ حریم دیگران را مخدوش می سازد. نتیجه هر دوی این ابعاد دروغگویی و فریبکاری وارد ساختن زیان به هویت انسانی خویش و آسیب وارد ساختن به دیگران می باشد که هر دو مذموم و نکوهیده هستند.

در مجموعه سخنرانی ها درباره اخلاق که توسط یوهان هردر[[5]](#footnote-5) شاگرد کانت و از برجسته ترین متفکران عصر رمانتیک ضبط شده است، کانت توضیح می دهد که دروغ در حقیقت بیان نادرست و بر خلاف حقیقت است. پس بی تردید موجب زیان خواهد بود. صرف تکیه بر زیان آور بودن دروغگویی این نوع عمل نادرست را به حیطه حقوقی نیز سوق می دهد زیرا که زیان و آسیب در متن روابط اجتماعی و رفتار با دیگران قابل درک می باشد. کانت توضیح می دهد که فرد ممکن است از توان بالای ذهن خویش به خاطر سودمندی استفاده کند. حال هرگاه این سودمندی با فریبکاری بیالاید، حتی در بهترین شرایط نمی تواند بهترین را در فرد ترویج دهد. علاوه براین، محاسبه سودمندی مزایای فردی از طریق عقل ابزاری برای پنهان ساختن حقیقت، با ذهنیت متوهم همراه است زیرا فرد متوهم تصور می کند که با پوشاندن حقیقت می تواند بر ضعف هویتی خود غلبه کند.[[6]](#footnote-6) به همین دلیل، آگاه سازی خویش از اهمیت و ظرفیت حقیقت خواهی می تواند فردی که نیت خطا در او شکل گرفته است را به سوی درک وجدان انسانی رهنمون سازد. این آگاه شدن با حضور ذهن همراه است زیرا فرد را در هر شرایطی برای اهداف خوب و بهترین ابزار تحقق آن اهداف یاری می سازد. کانت بیشتر توضیح می دهد که دروغ گویی به دلیل همان خسارتی که وارد می سازد ذاتاً مذموم است. در حقیقت، دروغ گویی با جدا ساختن جامعه از حقیقت جویی موجبات اضمحلال سعادت بشری را فراهم می آورد، "همه چیز نقاب بر چهره می گذارد و هر نشانه ای از مدنیت به یک فریب تبدیل می شود. ما از مردان دیگر برای بهترین مزیت خود استفاده می کنیم. بنابراین، دروغ بالاترین درجه نادرستی است"[[7]](#footnote-7). درعین حال، هرگاه فریبکاری به اصلی غالب در جامعه تبدیل شد، هیچ حد و مرزی برای جلوگیری از دروغ گفتن نمی توان تعیین کرد. به همین دلیل، باید به ارزش حق به عنوان بالاترین همه فضایل توجه داشت. "این اولین قانون طبیعت است: راست گو باش!". راست گویی تنها شالوده قابل اعتماد برای همه فضایل است، "زیرا اگر همه آدمیان راست گو باشند، عدم صداقت فرد به عنوان سند رسوايي او برملا مي شود".[[8]](#footnote-8) بنابراین، نه می توان از عدم صداقت خود پنهان گشت و نه می توان نفرت خود را از خویش مهار کرد.

این تعابیر زیبا در مذمت فریبکاری دو حقیقت را نسبت به فریب کاری در پیش روی انسان قرار می دهد. حقیقت اول این است که دروغ ذاتاً بد می باشد زیرا نه تنها حقوق دیگران را پایمال می سازد، بلکه شالوده های انسانی جامعه را نیز به اضمحلال می کشاند، در این صورت فضای یاس و ناامیدی همه مردمان را در بر گرفته، هویت آنها را از خوی انسانی خویش تهی ساخته، و در یک مسابقه فرساینده در مقابل یکدیگر قرار می دهد. در این شرایط هیچ فرصت و مجالی برای یافتن حقیقت انسانی خویش، فضایل اجتماعی، خیر عمومی و نیز سعادت باقی نمی ماند. دومین حقیقت این است که دروغ گفتن و فریب دادن همواره چهره شیطانی را ترسیم می کند که خود را از همه بالاتر می ببیند و این خود پسندی او را بر می انگیزد تا به هیچ اصل و قاعده اخلاقی و انسانی پایبند نباشد. برای برون رفت از این شرایط تباه کننده باید راهی نوین در مسیر رسیدن به حقیقت باز کرد تا به موجب آن فضایل انسانی سنگ بنای روابط اجتماعی سالمی را بنیاد نهد که در آن همه مردم حقیقت جو می باشند. برای روشنتر شدن این استدلال مناسب است یکبار دیگر به دلایل مذمت دروغگویی از دید کانت دقت نماییم:

اول: راستگو باشیم زیرا این فضیلتی است که همه از آن بهره می‌گیرند. هرگاه این فضیلت فراموش شود رسوایی به بار آمده و بنابراین همه اعضای جامعه از آن زیان می بینند.

دوم: راستگو باشیم زیرا برای همه ما سودمند است. علت این امر مهم این است که نیازی به این نخواهد بود که انسان از خودش فرار کند و یا سعی داشته باشد نفرتی خودساخته حاصل از فریب کاری خود را به گونه‌ای تامین نمایند.

سوم: راستگویی وظیفه انسانی است نسبت به خود و دیگران و از همه مهمتر برای حفاظت از انسانیت خویش. بنابراین حتی اگر دروغ گفتن باعث زیان و آسیب برای دیگران هم نشود، باید از آن احتراز نمود. بنابر این دلایل، دروغگویی و فریب کاری غیر اخلاقی است. یعنی اینکه فراتر از ابعاد حقوقی و اجتماعی که با خود به همراه دارد، توسط فرمان اخلاق در درون انسان خردمند امری مذموم به شمار می آید.

به طریقی روشنتر، از آنجایی که زندگی اجتماعی فرصتی ممتاز برای برقراری ارتباطات میان انسانها تبادل افکار و نگرش‌ها، و بیان ارزش هایی است که مردم برای خود حیاتی و مقدس می دانند، همه مردم باید در بیان خویش، در رفتار خویش، و در تصمیمات و مواضع اجتماعی خود صادق و درستکار باشند. بدون صداقت نه تنها نمی توان از این مزایای اجتماعی در جهت پیشبرد فضایل اجتماعی استفاده برد، از آن مهم تر اینکه راه توسعه و پرورش انسانی نیز مسدود می شود. به همین دلیل در ابتدا باید نسبت به خود صادق بوده و هر نوع وسوسه دروغگویی و فریب کاری را کنار گذاشت. هرگاه این صداقت نادیده انگاشته شود کل روابط اجتماعی مخدوش شده و فرو می ریزد. به همین دلیل، همانگونه که در بالا توضیح داده شد، کانت در کتاب بنیادهای ماورا الطبیعه اخلاق تاکید می کند که هرگز نباید دروغ گفت. این قانون جهانشمول است که برای همه قابل اعتبار و اجرا می باشد. همه موجودات عقلایی یعنی آنهایی که می توانند دروغ بگویند ولی هرگز دست به فریب کاری نمی زنند اهمیت صداقت و درستکاری را با همه وجود خود درک می کنند مگر این که از هویت انسانی خویش تهی شده باشند.

**راستگویی به عنوان قانونی جهانشمول**

در اینجا ممکن است تضادی در باره ضرورت غیرقابل تریدی راستگویی به عنوان وظیفه ای مطلق و انسانی، و اهمیت حفاظت از خویش و مبتنی بر تمالات طبیعی پیدا شود. چگونه می­توان تعاملی موزون میان این دو بعد حیات انسانی بوجود آورد؟ به عنوان مثال، هرگاه فردی دچار تنگدستی شود، و به ناچار بخواهد از دوستی قرض بگیرد در حالی که می داند نمی تواند آنرا بازپس دهد، آیا خودداری از بیان حقیقت امری خطاست؟ از نقطه نظر کانت، در هر شرایطی می بایست اصل صداقت را به عنوان ویژگی انسانی معیار قرار داد. در اینصورت قانون جهانشمول راستگویی و صداقت واجد بالاترین درجه احترام اخواهد بود. آیین رفتاری برخاسته از قانون جهانشمول راستگویی نیز باید حتی به قیمت کنار گذاشتن تمایلات انجام شود.[[9]](#footnote-9) ولی انسان موجودی طبیعی است که در عالم پدیداری حیات خود را تعریف می­کند. چگونه می­توان الزامات این عالم عینی و دنیای واقعی انسان را نادیده انگاشت؟ آیا اینگونه نیست که با از دست دادن تمایلات خویش راهی بجز تسلیم اجباری در مقابل قانون نمانده باشد؟ آیا این به معنای انکار آزادی نیست؟ از زاویه دید کانت پاسخ منفی است. از آنجائیکه احترام به قانون از ناحیه خواست و نیت خوب برای شکل گیری قانونی عام، جهانشمول، و مساوات طلبانه شکل می­گیرد، و این گونه قانون راه را برای برتری طلبی­های گوناگون و یا منافع شخصی مسدود می­کند، در خودش هدفی برای حفاظت از حیات انسانی می­باشد. به همین دلیل "عقل مشترک انسانها در داوری­های عملی خود با این نکته مطابقت پیدا می کند".[[10]](#footnote-10) در اینجا باز به ماهیت قانون جهانشمول می­رسیم که با اراده آزاد آدمیان شکل گرفته است و همین قانون از همه می خواهد که هموراه و بدون قید و شرط راتگویی پیشه خود سازند. به همین دلیل احترام و عشق به قانون نیز ناشی از همان بزرگداشت آزادی اراده انسان است. به همین دلیل کانت از رجوع به آگاهی­های عمومی ابایی ندارد و به مصداق معروف آنچه برای خود نمی­پسندی برای دیگران مپسند نیز مراجعه می­کند تا بتواند مقصود خود را بیان نماید. "آیا می­پسندی که آیین رفتارت قانون عام باشد؟ اگر نمی­پسندی باید آن آیین را انکار نمایی"[[11]](#footnote-11). از نقطه نظر فرمان مطلق اخلاق، فریبکاری نه به این دلیل که ممکن است زیانی برای ما و دیگران وارد آورد، باید هواره مذموم شمرده شود، بلکه به این دلیل که فریبکاری هرگز نمی­تواند به عنوان یک اصل قابل احترام و تعهّدآور در قانون جهانشمول لحاظ شود. در اینجا به خوبی می­توان نشان داد که با این معیار همه مردم می­توانند و باید خود را به خودداری از فریبکاری و تعهد به صداقت و راستگویی متعهد سازند. آدمیان بنا بر توان عقلایی خود می­دانند چه رفتاری خردمندانه و انسانی، و به این واسطه شایسته احترام است، و چه رفتاری نمی­تواند احساس احترام و تعهّد انسانها را برانگیزد.

به این ترتیب قانون جهانشمول راستگویی با اراده آزاد می آمیزد و راه را برای شکل گیری یک جامعه سالم هموار می نماید. بزرگترین گمراهی مردمان از این قانون طلایی هنگامی اتفاق می افتد که آنان ظرفیت عقلایی خود را از محتوی دورنی آن خالی و آنرا به ابزاری برای کنترل دیگران برای تامین مافع خویش تبدیل می سازند. نگاهی بسیار ساده به قوانین مذهبی به خوبی نشان می­دهد که هرچند از محتوی و بنیادهای خاص اخلاقی – الهی سر چشمه می گیرند، در عمل از احترام به حقوق انسانها فاصله ای عظیم می گیرند. این قوانین در مواردی، آنگونه که به عنوان مثال در مورد آیت اله خمینی می بینیم، حتی فریبکاری را معادل با اصول بنیادین دینی قرار می دهند. به همین دلیل، علی­رغم همه فشارهایی که از سوی آن قانونگذاران انجام می­شود تا مردم را به متابعت وادارد، همان عقل سلیم و مشترک انسانی نمی­تواند آن قوانین را پذیرا گشته و در مقابل آن ایستادگی می کند. در حقیقت آن قوانین که با ابزارهای زور مدارانه می­خواهند همگان را تسیلم جزمیت اعتقادی سازند، در غایت با شکست همراه خواهند بود برای اینکه نه منبع قانونگذاری آنها انسان است و نه موضوع قانون انسان می­باشد. بنابراین عقلانیت مشترک آدمیان باید از حیطه­های تنگ و تاریک تحمیلی بر اندیشه برون آمده و راه روشنگری در پیش گیرد تا بتواند در فلسفه عملی برای خیر عمومی پای گذارد. باید بتواند بازار آشفته سیاست زدگی­ها و دعاوی متعارض را در مسیر صحیح فهم قانون انسان قرار دهد. در این صورت است که جدلی طبیعی در برابر قوانین سخت گیرانه قوانین مذهبی شکل می­گیرد. "برای توفیق در این راه باید تعقل مشترک به پروش خود بپردازد تا در عرصه جدل طبیعی ناگریز فلسفی را به یاری بخواند"[[12]](#footnote-12) تا بتواند معنای قانون راستین و در سمت و سوی احترام به قانونی که از جانب وظیفه وضع شده است را به خوبی درک کند. تنها در اینصورت است که اقتدار تحمیلی قانون جای خود را به احترام به قانون و عشق به آن می­دهد. در حقیقت این عشق به قانون عشق به خود انسانیت است، و این حقیقتی است که مردان مذهب می کوشند با فریبکاری آنرا مخدوش نمایند[[13]](#footnote-13).

فرمان جهانشمول راستگویی به همه ذوات خردمند قابل اعمال است. منظور از ذوات خردمند همه آدمیان است زیرا آنان بدون استثنا قادر به اندیشیدن هستند. ولی چرا تا این اندازه به ذات خردمند در بیان اهمیت راستگویی و صداقت تکیه می شود؟ پاسخ در این استدلال قرار دارد که انسانها دارای ارزشی ذاتی هستند که تحت هیچ شرایطی از انسانیت آنها نمی تواند جدا شود. این ارزش ذاتی که به آن کرامت و یا شأن انسانی نیز گفته می شود، از این حقیقت سرچشمه می گیرد که انسان ها همه دارای قدرت و ظرفیت عقلایی برای فهمیدن و تمیز حق از باطل می باشند. اینها انسان هایی هستند که آزادانه تصمیم می گیرند، آزادانه اهداف خود را تعریف می نمایند، و همواره تحت فرمان مطلق عقل برای انسان بودن رفتار می کنند. از آنجایی که قانون اخلاق قانون مطلق عقل است همه ذوات عاقل خود را مظهر اخلاق دانسته و قانون اخلاقی را در زندگی خود دنبال می‌کنند. در حقیقت تنها راهی که با آن ارزش راستگویی می‌تواند برای مردم معنا داشته باشد این است که آنها به لحاظ عقلایی می توانند درک کنند که چرا باید صادق باشند، و می توانند درک کنند که وظیفه آنان در قبال صداقت و راستگویی چیست. به همین دلیل اگر جامعه می بایستی بر بنای معیارهای انسانی و عدالت جویی شکل گیرد، می‌بایستی صداقت و راستگویی را فرا راه همه سیاستگذاری ها قرار دهد. هرگاه این وظیفه صداقت و راستگویی از میان برداشته شود، همه اخلاق و همه انسانیت فرو می ریزد. و هرگاه عقلانیت آگاهانه انسان رو به زوال گذاشته و به فریبکاری آلوده شود، همه ارکان جامعه رو به سقوط می گذارد.

علاوه بر این باید یادآوری کرد که نمی توان انسان ها را به عنوان موجوداتی ارزشمند در میان دیگر مخلوقات در نظر گرفت بدون اینکه قانون جهان شمول صداقت را شرط ضروری آن از نظر دور داشت. ارزش انسان به این دلیل می بایست در صدر همه سیاستگذاری ها قرار گیرد که معیار تمیز خوب از بد را در اختیار انسان قرار می دهد. به همین دلیل است که در نظریه اخلاقی کانت، ارزش انسان ها مطلق است. یا به عبارت دیگر همه انسانها ارزش و کرامت مطلقی دارند که با هیچ چیز دیگر در جهان نمی‌تواند مقایسه شود. به همین دلیل کانت می گوید که جهان پدیداری و تجربه انسان قادر به پایه گذاری قانون محکمی برای اصول اخلاقی شامل راستگویی و صداقت نیست.[[14]](#footnote-14) عقلانیت تجربی نمی تواند راه را برای مفهوم انسان بودن هموار کند. بلکه باید به عقلانیت مطلق و فرمان حاصل از آن مراجعه کرد تا بتوان هویت ذاتی خویش را به عنوان یک انسان به نمایش گذاشت. این راه برای پا گذاشتن به عرصه انسانی تنها از طریق وظیفه راستگویی و صداقت امکان پذیر است.

از طرف دیگر انسان به عنوان ذاتی خردمند می تواند و باید اراده‌ای خوب داشته باشد. این اراده ای است که خوب بودن آن در صداقت و راستگویی ذوات عقلایی تعریف می شود. در عین حال این اراده خوب آدمیان را به سوی شکل دادن به منش و شخصیت اخلاقی در جامعه رهنمون ساخته و آنان را برمی‌انگیزد تا در اهداف جمعی و خیر عمومی مشارکت نمایند. در این راه حیات اجتماعی است که همه انسان‌ها با اراده خوب می‌توانند شالوده جامعه سالم و عادلانه را بنیان نهند. یک چنین ویژگی‌ها ناشی از همان کرامت ذاتی انسان هاست که به آنها ظرفیت اراده خوب برای عملی ساختن نیت پاک انسانی و رفتار صادقانه را اعطا می کند. اما غفلت و ناآگاهی ممکن است مانع از این شود که مردم به این ظرفیت انسانی خود توجه داشته باشند. این در حالی است که همه ‌ها در ذات خود می‌توانند و باید درک درستی از اصل انسانیت در مرکز رفتار اجتماعی داشته باشند. به عبارت دیگر، حتی طبیعت توان ذاتی انسان ها برای سنجش و فهم حقیقت تعریف کرده است.[[15]](#footnote-15) اما داشتن اراده خوب فقط از طریق تمرین و ممارست در تعاملات اجتماعی می تواند شکل متعالی به خود می گیرد و این شکل گیری نیز به دلیل همان ظرفیت خردمندی و توان تشخیص امر خیر از امور ناحق در اختیار خود انسان است. در حقیقت توان فهمیدن و تمیز خوب از بد همراه با تمرین و ممارست و از روی اراده آزاد انسان ها را قادر می سازد تا منش اخلاقی خود را شکل بخشیده و در امر جامعه همواره به فضیلت راستگویی و صداقت هویت خود را بیارایند. به همین دلیل است که کانت می گوید که ظرفیت اخلاقی انسان برای شکل‌گیری منش اجتماعی او در همان توانایی خردمندانه او برای مشارکت در قانون جهانشمول قرار دارد.[[16]](#footnote-16)

**فریبکاری ناقض هویت انسانی**

در پرتو این استدلال های نافذ و غیر قابل تردید، این آموزه در فرا راه همه ذوات خردمند قرار می گیرد که هر انسانی ظرفیت لازم برای تشخیص امر خیر را دارد، پس می بایست رابطه خود با دیگر انسانها بر اساس صداقت و راستگویی تعریف نماید. این بایسته امری اجتناب ناپذیر است زیرا هر فردی می تواند آنرا به دلیل داشتن ظرفیت عقلایی خود درک کند. بنابراین، همه ذوات خردمند که روح آنها به تباهی کشیده نشده است، و یا توان تشخیص آنان به دلیل جزمیت آیینی به تصلب گرفتار نیامده است، می دانند که دروغ گویی بیهوده است. فریبکاری و نیرنگ هرگز نمی تواند آنان را به شرایطی برساند که روابط خود را با دیگران براساس قانون جهانشمول انسانیت تنظیم نمایند. آنان می دانند که دروغگویی و فریب دیگران در نهایت روح و اراده آنان را به تباهی کشانده و جامعه را نیز دچار هرج و مرج می سازد.

از اینروی دروغ گفتن برای هر هدفی که باشد، خواه مصلحت نظام سیاسی، و خواه پیشبرد اهداف آیینی، به لحاظ اخلاقی خطاست برای اینکه ناقض اصل انسانیت است. همچنین دروغگویی امری مذموم است زیرا شالوده روابط اجتماعی سالم را می فرساید. در اینجاست که تباهی همه امور را در بر می گیرد و سقوط را اجتناب ناپذیر می سازد.

1. نگاه کنید به: پرتال امام خمینی در تاریخ یازدهم اردیبهشت سال ١٣٩٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. روزنامه همشهری شنبه ۱۲ فروردین ۱۳۹۱ [↑](#footnote-ref-2)
3. Kant, I. (1785/2012). *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Cambridge University Press, 398: 4. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان منبع و همان پاراگراف [↑](#footnote-ref-4)
5. Johann Gottfried Herder (1744-1803). [↑](#footnote-ref-5)
6. Kant, I. (1981/1997). *Lectures on Ethics*. Peter Health (Eds.). Cambridge University Press, 27:44. [↑](#footnote-ref-6)
7. Ibid, 27:59 [↑](#footnote-ref-7)
8. Ibid, 27:60. [↑](#footnote-ref-8)
9. Kant, I. (1785/2012). *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Cambridge University Press, 401: 4. [↑](#footnote-ref-9)
10. Ibid, 402:4. [↑](#footnote-ref-10)
11. Ibid, 403:4. [↑](#footnote-ref-11)
12. Ibid, 405:4. [↑](#footnote-ref-12)
13. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به جلد دوم از مجموعه کتابهای حقوق بشری از این نویسنده با عنوان اصل انسانیت در گفتمان حقوق بشر. کتاب از سوی انتشارات ایران آکادمیا در دست چاپ می باشد. [↑](#footnote-ref-13)
14. Ibid, 408: 4. [↑](#footnote-ref-14)
15. Ibid, 428: 22. [↑](#footnote-ref-15)
16. Ibid, 440:11. [↑](#footnote-ref-16)